

به من گفت که خانواده جلولها در همسایگی منطقه محل سکونت مغنیه یعنی عین الدلیا زندگی می کنند. من حتی نمایی نقاشی شده از آپارتمان آنها را به دست آوردم که چند خانه آن طرف تر از آپارتمان مغنیه و بر روی یک مغازه شیرینی فروشی قرار داشت.

من پنج عامل دیگر را هم داشتم که کاری همانند فرید انجام می دادند و قطعه به قطعه در حال تکمیل تصویر گروه مغنیه بودم. زمان زیادی را برای بررسی این اطلاعات و ارتباط با افراد، حذف اطلاعات غلط و شکل دادن به شبکه مورد نظر صرف کردم. این اطلاعات به من کمک می کرد که دریابم چگونه مغنیه گروه خود را تا این حد مخفی نگاه داشته است. یکی دیگر از نام های مرتبط با گروه مغنیه، «حسین خلیل» بود. از فرید خواستم که در مورد خلیل آنچه را که می تواند انجام دهد. پس از یک هفته او مدارک مربوط به اعضای خانواده خلیل را برایم آورد. یکی دیگر از عوامل ما هم عکس هایی را از وی برای ما آورد.

با اعلام عمومی سیا مبنی بر تلاش در جهت دستگیری مغنیه، فعالیت های من می توانست به این امر کمک کند. من از فردی که با او ارتباط برقرار کردم، با نام «جیان» یاد می کنم. او حدود ۳۲ سال سن داشت و همانند مغنیه، عمر خود را در نبرد در آن سوی خط سبز گذرانده بود. تنها تفاوتش این بود که جیان به کشتار و ربودن مسلمانان می پرداخت. او ساعت یازده شب در کلویی شبانه به نام «دومینوز» در انتظار ملاقات من بود. جیان در حالی که با من دست می داد، چنین گفت: «مطمئن بودم که سیا سرانجام یک روز برای انجام کاری کثیف به سراغم خواهد آمد.» رو به جیان کردم و از او خواستم که شبکه ای را در غرب این شهر برایم فراهم کند و البته وقت مرا تلف ننماید. جیان گفت: «من کار اطلاعاتی انجام نمی دهم. شما باید با نیروهای لبنانی تماس بگیرید.» به او گفتم: «من به دنبال اطلاعات نیستم. باید برایم عملیاتی انجام بدهید.» جیان گفت: «در مقابل سوری ها؟» گفتم: «نه! شما باید یک نفر را از منطقه جنوب برایم بیاورید.» گفت: «یک ترور؟» گفتم: «نه! من او را زنده می خواهم!» جیان پرسید: «او کیست؟» گفتم: «شما باید افرادی را برای من پیدا کنید و بعد ما مذاکرات مان را ادامه خواهیم داد.» جیان نام یک فروشگاه کرایه فیلم های ویدیویی در منطقه ضوق را برایم نوشت که ناحیه ای پرت در شرق بیروت بود.

فردا ساعت ۱۰ شب به آنجا رسیدم. او از مجبور می کرد که از آنچه که سیا به آن عامل های دسترسی می گوید، کمک بگیریم. افرادی که خودشان مطالب محرمانه را نمی دانند، اما می توانند به افراد دارای این مطالب دسترسی داشته باشند. یکی از بهترین عوامل من یک روزنامه نگار مستقل بود که او را فرید می خوانم. اگر چه او مسیحی بود، اما شغلش اجازه می داد که در این سو و آن سوی خط سبز تردد کند. او دوستان و نزدیکانی در سراسر لبنان داشت و قادر بود با هر کسی به جز مغنیه و یا مقامات حزب الله گفتگو کند.

اولین چیزی که من از فرید خواستم، تهیه لیستی از افرادی بود که احتمالاً با IJO روابط نزدیکی داشتند. برای آسان تر شدن کار، من خانه امنی را در صین الفیل، یک محله فقیرنشین مسیحی در کنار خط سبز اجاره کردم. موقع قرار با فرید، من معمولاً زودتر از او به این خانه می رسیدم. در هنگام جلسات دو نفره مان، من یک نوشیدنی خنک به او می دادم و او محتویات کیفش را بر روی میز میان ما دو نفر می گذاشت؛ انبوهی از اسناد و مدارک، لیست های عضویت در گروه های سیاسی، مقالات قدیمی و روزنامه ها و عکس های جدید از مانورهای حزب الله. اکثر این مدارک آشغال و فاقد استفاده بود، اما من هرگز او را از ادامه همکاری ناامید نکردم؛ چرا که معتقد بودم می توان از میان آنها سرنخ هایی یافت. هرگاه که او مدارک قابل توجهی را برای من می آورد، به او انعام می دادم. من از فرید خواستم که اوراق هویت «محمد حماده» یکی از رابیندگان پرواز TWA شرکت ۸۴۷ را که ما گمان می کردیم از اعضای گروه عماد مغنیه باشد، برایم بیاورد.

پس از چهار هفته او با سختی توانست مدارکی را به دست آورد. اینک من می توانستم از روی مدارک رونویسی شده توسط فرید، مشخصات کل خانواده او را ببینم.

در ۲۵ دسامبر ۱۹۸۶ (۴ دی ۱۳۶۵) چهار لبنانی یک پرواز عراقی را پس از ربودن برای منفجر کردن به سوی عربستان بردند. عراقی ها به ما گفتند که یکی از رابیندگان «رنبال خلیل جلول» یک جوان شیعه ساکنان حومه جنوبی بیروت بوده است. من از فرید خواستم که در این مورد تحقیق کند. یکی از رابط های فرید پوستری را بر روی دیوارهای یکی از مساجد جنوب لبنان یافت که روی آن تصویر شهید رنبال جلول به چشم می خورد. من در بررسی لیست تماس ها به تماس هایی بین برادران این هوایمبارا و فردی به نام «جهاد جلول» برخوردیم. بعدها در یافتن که جهاد برادر بزرگ تر رنبال است. عامل دیگری

دیگر نمی توانست در حزب الله نفوذ کند.

نیروی ۱۷ عرفات بوده، اما گفته های الجزیری ها در مورد قطع ارتباط وی با عرفات به نظر نادرست می آمد. چرا که ما دریافته بودیم او از منابع عرفات تغذیه می کند. بعدها دریافتیم که عرفات به صورت منظم کمک هایی نقدی به مغنیه و حزب الله پرداخت می کرده است.

پس از پایان بررسی هایم در مورد پرونده های مربوط به IJO (سازمان جهاد اسلامی) و مغنیه، زمان آن فرا رسیده بود که به بیروت بروم. اینک من اطمینان داشتم که مغنیه در ربودن پرواز ۸۴۷ شرکت TWA نقش داشته، او با عرفات و فتح ارتباطی نزدیک دارد و یکی از شبکه های وابسته به جنبش فتح، مسئول اصلی انفجار سفارت آمریکا در بیروت است. زمان آن فرا رسیده بود که وارد صحنه شوم و با عواملم ارتباط برقرار کنم. عوامل ما در بیروت شبیه هیچ جای دیگری نبودند و البته خود بیروت نیز به هیچ جای دیگری شباهت نداشت.

وارد بیروت شدم. گرچه این جمله احمقانه به نظر می آید، ولی من از کار کردن در بیروت لذت می بردم؛ چرا که به جای دنبال کردن دستورالعمل ها و کاغذبازی ها و شرکت در جلسات، در خیابان ها رفت و آمد می کردم و بسیار راحت بودم.

دنبال کردن رد پای بمب گذاران سفارت به کاری همانند کنار هم گذاشتن قطعات مختلف یک بنای رومی ویران شده در زلزله یا به آتش کشیده شده شباهت داشت. شما به هیچ وجه نمی توانستید تشخیص دهید که چه عاملی دخیل و یا غیر دخیل در واقعه بوده است. در واقع شرایط ما از این هم بدتر بود. اقامت ما در نیمه شرقی بیروت<sup>۱</sup> به معنای این بود که ما در تاریکی به فعالیت مشغولیم. ما قادر نبودیم که روانه بخش غربی شویم، جایی که اکثر عامل های ما در آنجا ساکن بودند و مهم تر از همه این که هیچ کدام از عامل های ما توانایی نفوذ در حزب الله و هیچ یک از دیگر گروه های اسلام گرای شیعه رادیکال را نداشتند و حتی قادر نبودند که به عماد مغنیه و یا IJO نزدیک شوند.<sup>۲</sup> این شرایط ما را

۱. نیمه شرقی بیروت، منطقه مسیحی نشین است.

۲. اینس نقاش در این باره می گوید: «سیستم حفاظت اطلاعات حزب الله به گونه ای است که به راحتی هر کسی را عضو نمی کند. آن ها بعد از بررسی ها و تحقیقات گوناگون، افراد مورد نظر خود را انتخاب می کنند. حتی نزدیک ترین افراد به مقاومت هم باید گزینش شوند. زمان ورود «هادی نصرالله» پسر سید حسن نصرالله به حزب الله، وقتی حفاظت اطلاعات حزب الله او را برای تحقیق احضار می کند، او می خندد و می گوید: «من پسر سید حسن نصرالله هستم!» در جوابش گفته می شود: «مهم نیست! اطلاعات شخصی ات را بنویس!» هادی پیش پدرش می رود و می گوید: «آیا شما دستور دادید که من را اذیت کنند؟» سید حسن در پاسخ گفته بود: «سیستم مقاومت این گونه است و تو باید جوابگو باشی.» سید هادی نصرالله مجبور شده بود چهارده صفحه در مورد خود بنویسد. شناخت مقاومت نسبت به شخصیت هادی نصرالله کامل بود، ولی آن ها می خواستند مطمئن شوند که او با چه کسانی دوستی و رفت و آمد دارد. با ایجاد چنین سیستم مستحکم، به هیچ وجه عوامل اسرائیل و یا کشورهای